

غالب

[ادبیات و صلح]

(با تکیه بر شعر واصف باختری)

نگارنده: پوهیالی سوما نظری^۱

چکیده

واصف باختری از شاعران متعهد و ملتزم معاصر زبان فارسی دری است. آرمان‌گرایی، بیان رنج‌ها و مصائب انسان، جنگ‌ستیزی، صلح‌خواهی، ظلم‌ستیزی و ادبیات پای‌داری، از بارزترین مضامین شعری او می‌باشد. صلح که یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر وی است، در دو نمودار صلح بومی و جهانی تبارز یافته است. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که: چه پیوندی میان صلح و ادبیات است و صلح در اندیشه باختری چه گونه جلوه نموده است؟ پس از مطالعه اشعار باختری در مجموعه وی با روش تحلیل محتوا به شکل کیفی به این نتیجه می‌رسیم که: ادبیات باختری متعهد بوده و برای صلح در سطح سرزمین خود شاعر و در سطح جهان برای همه دنیا کارا است، نگاه شعر وی به صلح بومی از خلال امیدبخشی، فراخوانی به جنبش و انگیزش و انتقاد؛ و به صلح جهانی از خلال ترجمه‌های باختری از اشعار صلح‌جویانه جهان و ایجاد پیوند و هم‌دیگرپذیری با سرودن شعرهای مناسبی برای شاعران جهان، به دست می‌آید.

واژه‌گان کلیدی: صلح و ادبیات، ادبیات متعهد، واصف باختری، صلح بومی و

صلح جهانی.

^۱ استاد دیپارتمنت زبان و ادبیات عرب پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون هرات

مقدمه

ادبیات، یکی از نیازهای روحی - روانی بشر بوده و با بُن‌مایه‌های انسانی خود، این نیاز را مرفوع می‌سازد. امروزه که ادبیات معاصر افغانستان وظیفه سنگینی بر دوش دارد، باید در گفت‌مان‌های به‌روز و مهم جامعه دخالت کند؛ و نه بدیل و جای‌گزینی برای آن نمی‌توان یافت. ادبیات و هنر با ادای رسالت مهم خود، می‌تواند از عهده تأمین صلح جهانی و در دایره تنگ‌تر صلح بومی برآید. واصف باختری، که یکی از شاعران معاصر افغان‌زمین است، با تعهد شعرش به وطن و مردم، این رسالت را عهده‌دار شده و چه نیک از پس آن برآمده است.

اهمیت: امروزه صلح یکی از محورهای اساسی کشور بوده و هر یک از جهات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی در تلاش است تا نقش مفیدی در راستای صلح در جامعه داشته باشد؛ چون مردم و سرزمین تشنه آن بوده و به‌نوعی رفع این تشنه‌گی وظیفه و رسالت همه پنداشته می‌شود؛ از طرفی هم جرگه‌های بسیار امروز در خصوص صلح - این آرزوی گم‌شده - جریان دارد و مستلزم این‌است که ادبیات نیز؛ به‌ویژه ادبیات معاصر در این راستا دخیل باشد.

پیشینه: تاکنون پژوهش‌های گوناگونی در قالب مقالات کوتاه و بلند در خصوص ادبیات و هنر باختری نگاشته شده است؛ اما درباره مفهوم صلح در ادبیات وی تاکنون یا پژوهشی صورت نگرفته یا من بدان دست نیافته‌ام.

اهداف؛ هدف اصلی: رسیدن به ژرفنای دیدگاه واصف باختری به صلح و نمودهای آن.

اهداف فرعی: شناخت پیوند صلح و ادبیات؛

درک میزان تعهد و التزام ادبیات باختری به جامعه و مردم؛

شناخت چندوقچون صلح بومی و جهانی در شعر باختری.

پرسش‌ها؛ پرسش اصلی: باختری با چه نموداری صلح را در شعر خویش پستی‌بانی می‌کند؟

پرسش‌های فرعی: آیا می‌توان پیوندی میان صلح و مفاهیم دیگری از این‌دست و ادبیات یافت؟

شعر باختری از نگاه میزان تعهد خود به جامعه و مردم در چه سطحی قرار دارد؟

صلح بومی و جهانی در شعر باختری چه‌گونه تجلی یافته است؟

انگاره پژوهش: با توجه به این‌که واصف باختری یکی از شاعران معاصر بوده و در دل

همین جامعه و در میان همین مردم زیسته و از درد و رنج آن به دور نبوده است، شعر او را شعری اجتماعی دانسته و گفت‌مان‌های غالب جامعه را - که یکی صلح است - در ادبیات وی می‌توان یافت.

روش و محدوده: روش پژوهش در این مقاله تحلیل محتوا بوده و داده‌ها به گونه کیفی گردآورده شده‌اند. محدوده پژوهش چهار دفتر شعری باختری (گذاری از آن ره‌گذاران پارین، این‌سان

به دنبال سالار یوشیج رفتیم، من از آن بیهقی و از آن تُرک فرزانه پارسى گوی و بهل تا بینیم این سکه را روی دگر چه سان است) می‌باشد.

صلح

صلح در لغت به معنای سازش و ضد فساد و از بین بردن نفرت است. این واژه در علوم سیاسی به معنای آرامش و امنیت عمومی در کشور است. در قرآن کریم این واژه در معنای سلم نیز به کار رفته است (امیری؛ ۱۳۹۱: آوا).

این واژه در فرهنگ لغت فارسی به این معانی آمده است: عقدی که دو طرف در مورد بخشیدن چیزی یا گذشتن از حقی در مقابل هم تعهد می‌کنند. نامه قراردادی که بین دو طرف جنگ یا دعوا نوشته یا شرایط تحت جنگ در آن قید می‌شود (معین: ذیل واژه). دست کشیدن از جنگ با عقد قرارداد. عقدی که در آن کسی ملکی، مالی، یا حقی از خود را به دیگری واگذار می‌کند و می‌بخشد. دعوایی را با قرار و پیمانی بین خود حل و فصل کردن؛ آشتی، سازش، سازگاری با دوست و دشمن (عمید: ذیل واژه).

به طور کلی، اصطلاح صلح «بر تلاش مشترک موجودات انسانی برای حل تعارض، احترام به استانداردهای عدالت، ارضای نیازهای اساسی و احترام به حقوق بشر مبتنی است. صلح به عنوان ارزشی مطلق فقط می‌تواند بر این باور استوار باشد، که روابط بین آحاد بشر، رابطه میان فردی برابر است؛ و به زبان ساده می‌توان گفت: صلح زمانی در جهان بشری تحقق عینی یافته و تداوم می‌یابد که انسان‌ها از دریچه فرهنگ مشترک بشری به جهان نگریسته و در تمامی شئون به حق متقابل و آزادی یک‌دیگر احترام بگذارند» (ممبینی و دیگران؛ ۱۳۹۴: ۱۹۸).

صلح و ادبیات

ادبیات در دیدبان مردم، به عنوان غذای روح مطرح بوده و مردم از دیرزمان با آن می‌زیسته‌اند و انس داشته‌اند، هم‌اکنون نیز این حالت وجود دارد. جاذبه این ادبیات زیباگرا نیز نزد اقوام مختلف بشری مشهود است. این حس زیبایی‌دوستی در انسان‌ها از آغاز آفرینش به ودیعت گذاشته شده؛ چون از همان آغاز تعبیری که از حق می‌شود، «حُسن» است و انسان عاشق این حُسن؛ اما چرا جای این حسن در ادبیات است؟ چون ادبیات، به شکلی بیان زیبای مفاهیم ذهنی و احساس‌های درونی و اندیشه‌های صلح‌ستای و آرامش‌بخش بشری است، در قالب نافذ و گیرا و چون از زیبایی برخوردار

است، مردم را به سوی خود جذب می کند و با زنده گی عجین می شود و به این ترتیب این سخن زیبا در ذهن بشر بسی بیش تر از سخنان نازیبا تأثیر گذار است.

و اما صلح در ادبیات؛ یکی از تضادهای موجود در ادبیات نبرد خیر و شر یا آهورامزدا و اهریمن است، که به گونه های متفاوت در اشعار شاعران معاصر و کهن از آن تعبیرهای متفاوتی شده است. درواقع همین نبرد به خاطر صلح و آرامش است؛ هرچند برای پیروزی خیر باید جنگ کرد؛ اما هدف از این جنگ نیز رسیدن به صلح است. بناءً یادکرد صلح در ادبیات پیشینه یی دراز به درازای این اندیشه بشر (نبرد خیر و شر) دارد و از امروز و فردا نیست، هنر و ادبیات در درازنای تاریخ، گاه مدافع صلح و گاه مدافع جنگ بوده است؛ چون «هنر مطلقاً می تواند به کمک یک فکر و عقیده و یا به جنگ یک فکر و عقیده بیاید؛ یعنی یک فکر، یک فلسفه یک دین، یک آیین را می شود به وسیله هنر یا صنعت تقویت کرد و هم چنین می شود به وسیله هنر یا صنعت تضعیف کرد» (مطهری؛ ۱۳۶۹: ۲۴۵)؛ پس صلح نیز می شود با هنر در ذهن جمعی تقویت شود یا تضعیف.

در ادبیات معاصر افغانستان نیز از آن جایی که فضا و اوضاع اجتماعی و سیاسی شاعران چندان ستودنی نبوده و پیوسته بار سنگینی از جنگ و بیدادگری را با خود حمل کرده اند، صلح و جنگ یکی از بن مایه های اصلی شعر این شاعران را تشکیل داده است.

اما ادبیات - به طور کل و ادبیات معاصر افغانستان - تا چه اندازه یارای گسترش روحیه صلح جویی را در میان انسان ها دارد؟ و اصلاً پیوند ادبیات با صلح تا چه اندازه پذیرفتنی است؟ آیا برای صلح، کاری از دست ادبیات برمی آید یا خیر؟ و آیاها و آیاهای دیگر، نخست برای پذیرفتن یا رد کردن پیوند ادبیات با صلح و مفاهیمی دیگر از این دست - بسان مقاومت، جنگ، فقر، آزادی، آموزش و... - باید بدانیم که ادبیات یا ملتزم و متعهد است یا ناملتزم و نامتعهد.

ادبیات ملتزم و ناملتزم

جهان ما جهانی است که در آن هم «التزام» و هم «عدم التزام» - تعهد و عدم تعهد - هر دو، مورد تحسین واقع می شوند؛ چه در هنر و چه در سیاست (آوینی؛ ۱۳۸۷: راسخون)؛ از این جاست که دو گونه هنر و ادبیات نیز مطرح می شود، هنر ملتزم و ناملتزم. مکتب ادبیات یا هنر ناملتزم که در آن «هنر برای هنر» آفریده می شود، نیز رونقی دارد و هنر ملتزم، که در خدمت آزادی اجتماع یا محرومان و فرودستان جامعه بوده و هدف آن، پرداختن به آرمان های آنان باشد، نیز رونقی. گوته درباره مکتب نخست می گوید: «فایده هنر تنها زیبا بودن است و بس، آیا همین کافی نیست مثل گل ها، عطرها و پرنده گان، هر چیزی که مفید باشد دیگر زیبا نیست؛ زیرا وارد زنده گی روزمره

می‌شود و شعر به نثر بدل می‌گردد. ما مدافع استقلال هنریم، برای ما هنر وسیله نیست؛ بل که هدف است» (فرشیدورد؛ ۱۳۸۲: ۷۴۷). این نگاه به هنر از نگاه افلاطون پذیرفتنی نیست؛ چون شعر و هنر باید برای جامعه و مردم کاری بکند و نه «در مدینه فاضله افلاطون اگر شاعری هم پیدا شود باید با تجلیل و تکریم تمام از قلمرو آن خطه بیرونش کرد؛ چرا که مدینه او وجود شاعر را برنمی‌تابد» (زرین کوب؛ ۱۳۸۷: ۹۹)؛ باین وجود، این نظریه از طرف بسیاری از هنرمندان پذیرفته شده است؛ اما درباره مکتب دوم، این تعبیر مطرح می‌شود، که «هنر به مثابه فعلی است که از هنرمند صادر می‌شود؛ هرگز نمی‌تواند بی‌ارتباط با تفکرات و تعهدات او باشد. تا آن‌جا که باید بپذیریم، هنرمند ناگزیر است؛ در اثر خویش ظاهر شود. عمل انسان نیز خواه‌ناخواه دارای هویتی اخلاقی است و تأثیر متقابل میان نظر و عمل و محیط روحی و اخلاقی تا آن‌جاست که هرگز نمی‌توان برای هنر شأنی منهای از تفکر و تعهد و اخلاق قائل شد» (مطهری؛ ۱۳۶۹: ۲۴۵).

ادبیات می‌تواند هم‌چون ابزار تبلیغاتی کارآمدی در اختیار طبقه، حزب یا گروه سیاسی خاصی درآید و در تأیید و نشر عقاید و ارزش‌های آن‌ها و هم‌وارساختن راه دست‌یابی آن‌ها به اهداف خود کارکردهایی را به عهده گیرد. این کارکرد، به‌ویژه از هنگامی شروع می‌شود که همراه با گسترش سواد به سطوح مختلف اجتماعی و افزایش امکانات طبع و نشر باشد. در پی اختراع ماشین چاپ ادبیات توانست اندک‌اندک در طبقات متوسط و پایین جامعه نیز مخاطبانی بیابد و بازار خود را به بیرون از دربارها بسط دهد؛ بدین‌گونه ادبیات متوجه موضوعات سیاسی - اجتماعی شده و در قلمرو آن آثاری سیاسی - اجتماعی پدید می‌آید و ادبیات متعهد مطرح می‌گردد (وحید؛ ۱۳۹۰: ۲۶).

ادبیات افغانستان؛ به‌ویژه ادبیات معاصر آن، نیز از این تعهد و التزام خالی نیست؛ از یک‌طرف جنبش‌ها و حرکت‌های بیداری مردم افغان در این دوره و از طرف دیگر فضای خفقان‌بار کشور سبب گسترش این تعهد و محکم‌شدن پیمان شاعران با جامعه شده است. با مستحکم‌شدن این پیمان، شعر چهره‌ی دیگر گرفته و شاعران همان تعبیر همیشه‌گی «ادبیات آئینه جامعه» را صدق بخشیدند و اشعاری با رسالت‌مندی عام و تام پدید آورده‌اند.

آلن رب گریه می‌نویسد: «نویسنده مسلماً موظف و ملتزم است؛ اما چاره‌ی جز از آن ندارد و میزان التزامش به اندازه همه افراد دیگر است، نه بیش‌تر و نه کم‌تر، به این معنی که فردی از افراد یک ملت، یک مملکت، یک عصر و یک نظام اقتصادی است ... نویسنده مانند همه مردم از بدبختی هم‌نوعانش رنج می‌برد؛ اما خلاف راستی و درستی است که مدعی شویم نویسنده می‌نویسد تا درمانی برای آن بیابد» (همان؛ ۵۷).

پس به یاد می‌داریم که این التزام به معنی سلب آزادی از شاعر نیست؛ که «آزادی هنرمند در درک تکلیف اوست، نه در نفی و طرد التزام به همه چیز و البته این التزام باید از درون ذات بیرون بجوشد؛ نه آن که از بیرون سایه بر وجود هنرمند بیندازد. در این جا عدم تعهد همان قدر بی‌معناست که اجبار؛ یعنی همان طور که هنرمند را نمی‌توان مجبور کرد، خود او نیز نمی‌تواند از تعهد درونی خویش بگریزد؛ و هر تعهدی خواه‌ناخواه ملازم با تکلیفی است متناسب آن، و به این اعتبار، هیچ اثر هنری نمی‌توان یافت که صبغه سیاسی نداشته باشد» (آوینی؛ ۱۳۸۷: راسخون)؛ باین تعبیر آثاری که در این دوره معاصر به نگارش می‌آیند، بدون شک رنگ سیاسی و اجتماعی دارند.

هنرمند موجد یک هیجان میرا و یک تفنن زودگذر نیست و این سخن نیز درست نیست که هنرمند را فقط صاحب رسالت اجتماعی بدانیم؛ چون اگر برای هنرمند قائل به یک رسالت اجتماعی هستیم و او را نسبت به آن ملتزم می‌دانیم، این التزام باید عین وجود شخصی و فردی او باشد، و اگر نه اثری ارزشمند و جاودان خلق نخواهد شد (همان‌جا). باین تعبیر التزام و تعهد در ادبیات وقتی تأثیرگذار است که از دل بترآود تا در دل بنشیند، شاعر باید درک عمیقی از آن چه می‌گوید داشته باشد و خود آن را تجربه کرده باشد، تا آن تجربه را به خواننده انتقال دهد. پیام صلح چنین از فضای ادبیات در بیرون از ادبیات تأثیر می‌گذارد، و نه ادبیات کاری برای صلح نکرده است!

با آن چه گفته آمدیم، اگر این تعبیر پذیرفتنی باشد که التزام، همان دایره آزادی‌یی است که شاعر خود برایش رسم کرده است، و باز اگر این واقعیت باشد که فضای سیاسی و اجتماعی امروز غرق بانگ‌های صلح‌جویی و نعره‌های جنگ‌ستیزی است؛ پس یکی از دایره‌های التزام و تعهد ادبیات باید صلح‌خواهی و جنگ‌ستیزی باشد.

ادبیات و هنر به‌طور کل می‌تواند دو گونه صلح را به ارمغان بیاورد؛ صلح جهانی و صلح بومی؛ هنر و ادبیات مایه اصلی صلح بین ملل است و در جهان کنونی که سرشار از تنش و درگیری است، هنر و ادبیات می‌تواند پیام‌آور صلح و دوستی بین ملت‌ها باشد. شاه‌کارهای ادبی خود مرزهای بین ملل را گذرانده و به ژرفای ذهن و زنده‌گی بشر درمی‌آید و به‌این ترتیب پیام‌آور صلح جهانی است و اگر شاه‌کار به‌راستی شاه‌کار باشد این صلح جهانی را به ارمغان آورده می‌تواند.

یک جامعه تنها به سیاست نیاز ندارد؛ بل که به هنر، ادبیات و فرهنگ نیز ضرورت دارد. ادبیات مؤثرترین راه برای از بین بردن ناامنی، جنگ، خون‌ریزی و دشمنی است. ادبیات و هنر یکی از میدان‌هایی است که زمینه‌ساز گسترش مفهوم صلح در ذهن عمومی و ناخودآگاه جمعی بشر در یک جامعه است. ادبیات باعث تحریک و انگیزش اراده و نیروهای خفته در مردم یک جامعه می‌شود؛

به این ترتیب روحیه صلح‌جویی و جنگ‌ستیزی تیره و پُررنگ شده و با بیداری و قیام مردم صلح بومی را به ارمغان می‌آورد.

شاید این ادبیات با این همه قوت و توان خود بر عده‌یی هیچ تأثیری نگذارد و آن عده همان کسانی‌اند که خواب مرکب دارند؛ یعنی خود خوشتن را به خواب زده و جویای بیداری نیستند؛ حتا با ادبیات؛ اما با قوت می‌توان گفت که: برای بیداران، ادبیات دست‌آویز محکمی است تا با آن به‌سوی بیداری و در نتیجه صلح فراخوانده شوند.

واصف باختری و تعهد شعر

محمدشاه و اصف باختری، در سال (۱۳۲۱ / ۱۹۴۱)، در ولایت بلخ به دنیا آمده، در رشته زبان و ادبیات فارسی دری تحصیل نموده، ماستر آموزش و پرورش است و اکنون در امریکا زنده‌گی می‌کند (فرهنگ شخصیت‌های معاصر افغانستان: ذیل واژه). از و اصف باختری تا حال، کتاب‌هایی در بخش عرفان و شعر فارسی، آثار پژوهشی و ادبی و هفت دفتر شعر تحت نام «سفالینه چند بر پیش‌خوان بلورین فرد» به چاپ رسیده است. با بررسی دفترهای شعری‌اش می‌توان گفت که او از شاعران زبردست پای‌داری افغانستان است و دستی بالا در تصویرسازی شعری با انواع ترفندهای ادبی دارد. دکتر قویم می‌گوید: «باختری بر تعدادی از شاعران جوان معاصر حق استادی دارد و آن‌ها را برای رسیدن به مراتب بلند شعرگویی رهنمایی کرده است... برای یک شاعر یافتن این لقب [استاد] افتخار است» (۱۳۸۷: ۹۲).

باختری از جمله شاعرانی است که در دل دردهای کشور زیسته و خون دل خورده و شعر سروده؛ یعنی شاعری است که تکلیف خود را در این جامعه درک کرده و با مردم آن با زبان شعر تعهد بسته و تعهد وی از دل درون ذات وی برآمده نه «چون سایه‌یی از بیرون». نادر نادرپور پس از سخن‌راندن در باب نمادگرایی باختری، او را شاعری می‌داند که با نمادها چهره جامعه و سیاست وقت را نشان داده و خواستار آزادی و عدالت است: «... این حرکت نمادها در شعرهای او ما را به ژرفای شبکه‌های پیچیده مناسبات اجتماعی و سیاسی جامعه رهنمایی می‌کند. انسان‌ها در شعرهای او در سیمای همین نمادها هستی می‌یابند و ظاهر می‌شوند. جامعه و زنده‌گی اجتماعی را برای ما می‌نمایانند. جامعه‌یی که همیشه تشنه آزادی و عدالت اجتماعی بوده است. جامعه‌یی که پیوسته در زیر چکمه‌های نظام‌های مستبد و شلاق تجاوز بیگانه زجر کشیده است» (Khorasanameen: ۱۳۹۴).

هرچند زبان شعر باختری با تصویرهای بسیار، بس سنگینی می‌کند؛ اما با آن هم «او کسی نیست که از سر تقنن به شعر روی آورده باشد و پس از مدتی یا درجا بزند و یا کناره بگیرد. هم‌واره حضور

داشته، شعر سروده و کوشیده شعرش را از هر حیث به کمال برساند. شعرهای تازه او به نسبت شعرهای پیشین، بهره‌مندی به‌تری از تجربیات عینی شاعر دارند و دیگر آن فضای کدر و متراکم تصویری در آن‌ها غلبه ندارد» (کاظمی؛ ۱۳۹۱: آوا).

ناظمی نیز این سخن را تأیید می‌کند و او را شاعری واقع‌گرا می‌داند، هرچند شعر وی زبانی متین دارد: «و اصف اگر در کارهای نخستین خویش، هنر و زنده‌گی را، یکی می‌پندارد؛ اما در کارهای پسین، هنر را چونان آیینیهی برای زنده‌گی می‌شناسد و هرگز در پی جداکردن متن از تاریخ نیست و از واقع‌گرایی، به‌سوی فرمالیزم نمی‌لغزد، با آن‌که به فرم و زبان، اهمیت ویژه‌ی قابل‌است؛ ولی به هیچ‌روی، شاعر فرمالیست نمی‌تواند بود» (بی‌تا؛ آسمایی)؛ و باز او را شاعری اجتماعی می‌داند که کم‌تر به من فردی توجه دارد: «در حوزه شعر و اصف باختری، سروده‌های عاشقانه و پرداخته‌هایی که مضمون غیراجتماعی دارند، اندک‌اند. او شاعر اندیشه‌های اجتماعی است، نه پردازنده بینش‌های فردی؛ اگر گاهی از تنهایی می‌موید و یا غزلی برای بیان حالات نفسانی خویش می‌پردازد؛ باز هم در پی آن است تا مفاهیم فردی را، اجتماعی سازد؛ حتّا هنگامی که در زندان و یا غربت از جدایی فرزندان شکوه سر می‌دهد، من فردی را به زمینه‌های اجتماعی پیوند می‌زند؛ چراکه او شاعر مردم است و شاعر معاصر؛ برخلاف بسا از شاعران روزگار ما که با ما می‌زیند؛ ولی معاصر ما نیستند و با ما نیستند» (همان‌جا).

نمودار صلح در شعر باختری

در این روزگار تلخ و خشن، هنوز واژه‌ها و اتفاقاتی وجود دارد که می‌تواند برای همه انسان‌ها از هر کشوری، قبیله‌ی و نژادی که باشند، شیرین و خوشایند باشد. یکی از این واژه‌ها «صلح» است. شنیدن این کلمه برای مردمی خوشایندتر است که واژه مقابل آن، یعنی «جنگ» را تجربه کرده باشند. افغانستان سال‌های زیادی است که شاهد کشته‌شدن فرزندان خود است و امروز تصمیم دارد دست به‌سوی صلح دراز کند، برای همین است که امروز این واژه بیش از هر روز دیگری در گوش‌ها طنین می‌اندازد و دست‌به‌دست می‌شود؛ بناءً شاعران معاصر - که باختری یکی از آن‌هاست - نیز که فرزندان همین جامعه‌اند، دم‌زدن از صلح را یکی از بن‌مایه‌های اصلی و بنیادین شعر خویش قرار داده‌اند و خوان صلح را در خانه شعر شان گسترانده‌اند.

باختری را که قبلاً نیز شاعر جامعه و مردم دانستیم، اکنون نیز در شعر وی چنین می‌یابیم، ناظمی موضوعات شعر وی را پنج دسته می‌داند، که همه به‌نوعی با روحیه صلح‌جویی او در شعرش هم‌خوانی دارد: «او شاعری است اندیشه‌گرا و جامعه‌گرا، که سخنش را با تصویر می‌آمیزد و کارکرد

ادبیات را در زنده‌گی اجتماعی می‌جوید و در بیش‌ترین شعرایش، هنر را پاره‌یی از واقعیت اجتماعی می‌نگریم و به تأثیر اجتماعی شعر، وفادارش می‌یابیم؛ اگر قرار باشد مضمون اجتماعی شعر او را دسته‌بندی کنیم، به‌چنین تصنیفی دست می‌یابیم: آرمان‌گرایی، آزادی‌خواهی، ناامیدی، تنهایی و غربت، حسرت گذشته، اعتراض و پرخاش» (بی‌تا: آسمایی).

صلحی که باختری در مجموعه اشعارش بدان توجه داشته است؛ هم صلح بومی است و هم صلح جهانی، صلح بومی در اشعاری است که خود سروده است؛ یعنی تصویری از این صلح را در مفاهیم و عبارات متفاوتی بیان داشته است؛ همان‌طور که صلح جهانی وی در پیوند وی با شاعران جهان و رسوخ در دل شعر و زنده‌گی آن‌ها تجلی یافته است، واصل از زنده‌گی شاعران جهان آگاه است، او در رثا و وصف و مدح شاعران سرزمین‌های هم‌سایه سروده‌ها دارد و سروده‌های میهنی و انقلابی شاعران غرب و شرق را برگردان نموده و در دل خاتون شعر فارسی درآورده است. این‌گونه است که شعر وی هم تصویری از صلح‌خواهی او را در سرزمین خودش نشان‌گر است و هم تصویرهای صلح‌طلبانه شاعران دیگر را ارائه می‌دهد و میان اندیشه‌های خود و آن‌ها پیوند می‌زند، تا باشد که نگاه وی به صلح به پهنای جهان باشد و در سرزمین خود و دیگران کارگر افتد.

صلح بومی

ادبیات باختری تصویرگر جامعه وی است، او هنر را برای هنر نمی‌خواهد و زیبایی هنر را غایت آن نمی‌گرداند؛ چون آثاری که تصویری از جامعه ندارند، باید آن‌ها را «کالاهایی لوکس» (وحید؛ ۱۳۹۰: ۶۰) خواند، که فقط برای تزئین و زیباسازی به‌کار می‌رود؛ نه برای رفع نیاز و حاجتی. برای همین شعر باختری برای صلح کارا است و نمودار صلح بومی که در سروده‌های باختری نمایان است، در این مفاهیم به چشم می‌خورد:

انگیزش و جنبش؛ باختری در مقابل اوضاع جامعه خویش بی‌طرف نیست؛ چون بی‌طرفی و بی‌نظری نه در علم پذیرفتنی است و نه در هنر و ادبیات (همان: ۵۷)؛ بناءً او به این باور است که تا حرکتی نباشد و سکوت نشکند صلح آمدنی نیست؛ پس به جنبش و انقلاب و نبرد فرامی‌خواند و فرزندان وطن را شیرمردانی در مقابل دشمن می‌خواند، که به زور بازو، برد میدان را از آن خود می‌کنند:

مباد بشکند ای رودها غرور شما / که این صحیفه شد آغاز با سطور شما / شبان
تیره لب‌تشنه‌گان بادیه را / شکوه صبح‌دمان می‌دهد حضور شما / هزار دشت شقایق،
هزار چشمه نوش / بشارت‌یست ز آینده‌های دور شما... (۱۳۸۸: ۹۸).

تو ای هم رزم و هم زنجیر و هم سنگر / سر از دامان پندار سیاه خویشان بردار /
مگر از دشنه خون ریز دژ خمیان / مگر زین روسپی خویان بدگوهر / هراسی در نهان گاه
روان خویشان داری / مگر مینای روح از شرنگ ترس لبریز است / گناه است این
که می گویی / افق تار است و شب تار است و ره تار است و ناهموار / امید پیش تازی
نیست در این راه ظلمت بار / تو ای هم رزم و هم زنجیر و هم سنگر نمی دانی / که
جاویدان نباشد این سیاهی وین فسون کاری (همان: ۱۱۹).

گمان مبر که در این بیشه شیرمردی نیست / گمان مبر که در این راه رهنوردی
نیست / سکوت پیش ز طوفان بود خموشی خلق / گمان مبر که دگر جنبش و نبرد
نیست (همان: ۶۳).

آن که شمشیر ستم بر سر ما آخته است / خود گمان کرده که برده ست؛ ولی باخته
است / های میهن بنگر پور تو در پهنه رزم / پیش سوفا ستم سینه سپر ساخته است
/ هر که پرورده دامان گهر پرور تست / زیر ایوان فلک غیر تو نشناخته است... (همان: ۷۲).

انتقاد؛ التزام با نوعی نظریه و نگرش انتقادی هم راه است، فقط توصیف زیبایی ها و نکات مثبت
نه که برای بر ملا کردن نقاط منفی است. نویسنده متعهد و ملتزم نیز با مسائل اجتماعی درگیر است و
در قبال آن بی اعتنا نیست؛ اما با آن هم «وظیفه او نه تعلیم است، نه تسلی، بل که این است که قوه
فکر را به حرکت آورد، احساس ها و اندیشه ها و خیال ها را بیدار کند و شگفتی برانگیزد، وظیفه او حتا
ممکن است ضربه زدن و آزرده شدن باشد» (وحید؛ ۱۳۹۰: ۵۸). باختری نیز بسان دیگر شاعران متعهد به
جامعه و مردم و سردم داران به دیده انتقاد می نگرد؛ شرایط کنونی را چنان که بایسته است نمی بیند؛
بناءً زبان انتقاد می گشایند:

شب ستیزان را هیچ پیکی از سوی تو در نکوفت / و اکنون نیزه داران نیم روزیت /
بر ما تمسخر می رانند / با وقاحت کلاغی که غاصبانه / بر شانه چپ اسطوره ارغوانی
نشسته بود / و عربده می کشید: / نفرین شما را / که ننگ بیعت به شب را پذیرفتید
(باختری؛ ۱۳۸۸: ۳۲۷).

زنده گی چیست شادکامی و عیش / بهر غارت گران و بدگهران / زنده گی چیست
ناتوانی و درد / بهر زحمت کشان و رنج بران / زنده گی جلوه دگر گیرد / گر ستم دیده گان
به پا خیزند / بر ستم پیشه گان نبخشایند / با فرومایه گان در آویزند / دست دژخیم جور
بسته شود / صبح فردای سرخ رزم و ستیز / صبح فردا که کاخ ددمشان / سوزد از
آذرخش رستاخیز / صبح فردا که موج جنبش خلق / بشکند تخته پاره های کهن /
زنده گی گلشن امید شود / چون فرو ریزد این بنای کهن (همان: ۴۴).

ای وای زین مشتِ ددان، زین ابلهان بی‌خرد / کاین سوی آن، آن سوی این، با
خشم پراکند لگد / اهریمنانی کینه‌جو، نامردم و ابلیس‌خو / رفته ز روشن آب‌رو، مانده
آب از سبد... (همان: ۴۲).

امیدبخشی؛ هرچند که اوضاع نامناسب به چشم می‌آید؛ اما امید پیروزی و دمیدن صبح و رسیدن صلح هنوز هست و باید آن را فراچشم داشت، این امید به رسیدن صلح نخست در خود و اصف شکل گرفته است؛ چون «در هنر حقیقی، فعل هنری خود غایت خویش نیست؛ لذا اثر هنری هویتی مستقل از هنرمند ندارد» (مطهری؛ ۱۳۶۹: ۲۴۵)؛ بل که سخت با او در پیوند است: برو پیرس ز مرغان بیشه‌های کبود / ز تیرخورده پیام‌آوران طوفان‌ها / ز آشیانه‌به‌دوشان دشت‌های غرور / که راه جنگل سبز امید می‌دانند / برو پیرس مگر راه دیگری هم هست؟ / برو پیرس در این راه ره‌سپاری هست؟ / و سایه گفت به هم‌زاد خویش آری هست (باختری؛ ۱۳۸۸: ۱۴۱).

ز شهرستان مشرق نعره شیپور می‌آید / که سالار سپاه سرزمین‌های عبیر و نور می‌آید / بشارت باد! / بشارت چشم در راهان میلاد شقایق را / سیاوش شه‌سوار شهر آتش از دیار دور می‌آید (همان: ۱۵۹).

خورشید گرفت دشت و دره را / انده نه سزاست جز شب‌پره را / ای غالیه‌بوی برخیز و بشوی / در چشمه نور این پنجره را / صبح است هلا، مژگان بگشا / آزاد گذار آهوبره را / ای طرفه حریف سرمازده‌ایم / نه پیش‌ترک، آن مجمره را (همان: ۹۹).

ای که پنداری شب از این کران تا بی‌کران‌ها سایه‌گستر / تا نبیند تابش سرنیزه‌های سرلشکر خورشید را در بیشه‌های دور / خود به دست خویشتن خرگاه برچیند / هر که این پندار دارد صبح فردا را نبیند (همان: ۲۲۶).

شباهنگام / درون بیشه‌های نیلی خاور / گیاهی خواب می‌بیند / گوزنی بازتاب رویش سبز بلوغ لحظه‌های روشنا را در بلور آب می‌بیند / چو با دست سپید صبح / زرین گاه‌وار مهر را در پویه می‌آرند / سپیداران به گوش دختر رویاگزار باد می‌گویند: / گیاهی دیده اندر خواب / که فروردین ورجاوند یک‌بار دگر آبستن نور است / گوزنی چشم در راه سواران دلیر لحظه‌های آبی دور است (همان: ۱۶۴).

سترون نیست خاک این جاودانی چشمه زایا / نخواهد بود این زنگار بر آینه‌ها پایا / اگر در باغ دل‌ها جز گیاه هرزه نفرین نمی‌روید / مپندارید این فرجام رویش‌هاست / که هر فرجام آغاز است و ره تا بی‌کران باز است / اگر ره‌وار از ره خسته پندار جز بی‌راه، جز تک‌راه، راهی را نمی‌پوید / چرا آینه اندود باید بود / غریو / رود باید شد شکبیا / کوه باید بود (همان: ۱۲۵).

صلح جهانی

اشعار جهانی اشعار آشتی و صلح‌اند، شاید یکی از دلایل جهانی شدن آن نیز تجلی صلح در آن باشد؛ زیرا تمایل و عشق‌ورزی به صلح یکی از وجوه اصلی و مشترک آدمیان در زنده‌گی است و صلح حقیقتی است که ساختار جهان بر آن بنا شده است؛ بناءً هرچند که اشعار جهانی در محدوده‌های جغرافیایی خاص سروده شده باشند، از آن جا که برخاسته از حقیقت ثابت و مشترک همه انسان‌ها در سراسر جهان‌اند، برای جهانیان ترانه‌های ابدی‌اند. باختری این مهم را درک کرده و هم‌میهنان و هم‌زبانان خود را نیز با این ترانه‌های ابدی پیوند داده است؛ از این جهت از درون مایه‌های این سروده‌ها برای خود (جمعی) سود گرفته و از طرفی با توجه خویش به مشترکات فرهنگی باعث گسترش روابط بین کشورها شده است.

نقش شعر باختری در صلح جهانی را در دونقطه می‌بینیم: نخست در ترجمه‌هایی که از اشعار شاعران نخبه دنیا دارد و دوم در شعرهای مناسبی وی برای شاعران جهان؛ به‌ویژه شاعران فارسی‌زبان.

ترجمه‌ها: در این مورد باختری یکی از دفترهای شعری نسبتاً طولانی خویش را به نام «بهل تا ببینم این سکه را روی دیگر چه‌سان است» به این ترجمه‌ها اختصاص داده است، این دفتر که در مجموعه شعری وی تقریباً ۱۵۰ صفحه را در بر گرفته است، حاوی اشعاری است از بیش از پنجاه شاعر نام‌دار جهان، از بیش از بیست کشور، که به زبان شعری زیبای باختری - یعنی پارسی دری - برگردان شده است. این شعرها در کل بُن مایه‌های میهنی داشته و از موضوعاتی بسان صلح، آزادی، سرنوشت نامعلوم میهن، ستم‌بارگی، انتقاد از احزاب دولتی و حکومت، تبعید شاعران از دیار، زورمندی بی‌جای زورمندان و... سخن می‌گوید. ترجمه این اشعار با این مضامین، خواننده پارسی‌زبان را با آمال و آرزوهای مشترک جامعه انسانی آشنا می‌سازد و به این مضامین ارزش‌مندی و ارجحیت ویژه‌ی می‌دهد. با بررسی مضامین همه این اشعار ترجمه‌شده یکی از بارزترین درون مایه‌ها را آزادی - که با صلح لازم و ملزوم هم دانسته می‌شوند - و پس از آن صلح می‌یابیم، یکی از این سروده‌های آزادی از ماری سول ایملیا شعری از کولمبیا تحت عنوان «آیا چنین روزی فرا خواهد رسید؟» است که چنین برگردان شده است:

آیا روزی فرا خواهد رسید / که بر همه برگ‌های درختان جهان بنویسیم: / آزادی
/ بر دروازه همه زندان‌ها بنویسیم: / آزادی / بر همه درفش‌هایی که واقعاً ملی باشند
بنویسیم: / آزادی / بر بادبان همه کشتی‌ها / و بر بال‌های همه هواپیماهایی / که
حامل جنگ‌ابزار و مواد مخدر نباشند بنویسیم: / آزادی / و بر روی قرص‌های نان تازه
بنویسیم: / آزادی ... (باختری؛ ۱۳۸۸: ۴۵۷-۴۵۸).

یکی دیگر از ترانه‌هایی که در باب صلح‌جویی و آزادی است «سرودی برای صلح، سرودی برای آزادی» از شاعر ترک، حسن دینامو است که چنین برگردان شده است:

تفنگ‌ها! / شما به غرش خود همچنان ادامه دهید / و لیک من که از این‌های و
 هوی بی‌زارم / هنوز نغمه جان‌بخش عشق و آزادی / هنوز نغمه آزاده‌گی به لب دارم /
 و تانک‌ها! که چون برزیگران پولادین / به کار شخم زمین‌ها و کشت‌زارانید / گلوله‌ها
 که ز آسیب تان شگوفه سرخ / به خاک تیره برافکند رخت و پرپر شد / شما به غرش
 خود همچنان ادامه دهید / و لیک من / هنوز نغمه جان‌بخش صلح می‌خوانم / به‌سوی
 ساحل زرین صلح می‌رانم / و خون خویشتن این عطر پاک هستی را / بر آستانه شب
 می‌فشانم از شادی /... (همان: ۴۳۴).

شعرهای مناسبی: باختری در این نمودار از صلح جهانی در شعر خویش، پیوند و هم‌دیگرپذیری شاعران را در سطح دنیا به تصویر کشیده است و در مناسبت‌هایی همانند: سوگواری برای شاعران، به مناسبت صد ساله‌گی نیما یوشیج، به مناسبت خموشی فروغ فرخ‌زاد به مدت ده سال و مناسبت‌های دیگر، پیام‌های دوستی خویش را به شاعران هم‌مسلك خود شاعرانه می‌سراید. او از این راه نوعی آشتی و مصالحه در میان جامعه کوچک شاعران را تجسم می‌بخشد و شاعران را مژده‌آور و پیام‌رسان صلح و آزادی می‌داند، آن‌ها را بزرگ‌مردانی از تبار آسمان می‌داند:

ز آسمان، ز نوریان، ز کهکشان / گواه می‌رسد / بشارت، بشارتا که این سوار / ز
 موج خاک تا به اوج ماه می‌رسد (باختری: ۱۳۸۸: ۱۸۵).

در همین اشعار او نیز نوعی از واژه‌ها، که پیام‌آور صلح و آزادی است به‌کاررفته و با نمادهای میهنی عجین شده است، این شعر وی به معین بسیسو شاعر فلسطینی
 پیش‌کش شده است:

شکوه‌مند شبا دیرتر بیای که باز / چریک وادی زیتون / ز کوچه‌های گل‌افشان
 شرق می‌گذرد / به آب‌ها، به گیاهان سلام می‌گوید / غبار سربری مغرب را / ز چهره
 می‌سترد / چریک وادی زیتون نماز مغرب را / به روی گستره سبز عشق می‌خواند /
 نهال سبز تفنگش شگوفه‌باران باد / درفش سرخش بر دوش شه‌سواران باد (همان: ۱۷۸).

به این ترتیب شعر باختری نموداری از صلح بومی و جهانی است.

نتیجه‌گیری

با بررسی پیوند ادبیات با صلح و نمودهای صلح در چهار مجموعه شعری باختری به این نتایج دست یافتیم:

- ادبیات با صلح پیوندی دیرینه دارد، به دیرینه‌گی اندیشه نبرد خیر و شر در ذهن جمعی بشر؛

- سخن‌سرایی شاعران دربارهٔ صلح و مفاهیمی از این‌دست، زادهٔ تعهد و التزام آن‌ها به جامعه و مردمی‌است که در میان‌شان می‌زیند و تکلیف خویش را در مقابل‌شان درک کرده‌اند؛ اما این تکلیف و التزام در مقابل آزادی‌شان قرار نمی‌گیرد؛

- ادبیات؛ به‌ویژه شاه‌کارهای ادبی در سطح خُرد و بزرگ خود می‌تواند به ترتیب پیام‌آور صلح بومی و جهانی باشد؛

- واصف باختری که یکی از شاعران معاصر کشور است، شاعری اجتماعی و واقع‌گرا دانسته می‌شود؛ بااین‌تعبیر یکی از بن‌مایه‌های اساسی شعر وی، صلح است؛

- صلح بومی در شعر باختری برگرفته از سروده‌های خود وی بوده و در قالب تصویرهایی چند تبارز یافته است؛ در قالب، انگیزش و جنبش، امیدبخشی و انتقاد؛

- صلح جهانی در اشعاری که باختری از زبان‌های دیگر ترجمه کرده است به چشم می‌خورد؛ شعرهایی که خود دم از صلح و آزادی زده و تصور مشترک جمعی بشر را در این بن‌مایه‌ها به تصویر می‌کشد.

سرچشمه‌ها

۱. امیری، سیدعلی. (۱۳۹۱). «ضرورت وجود صلح و امنیت در افغانستان». خبرگزاری صدای افغان (آوا).
۲. آوینی، سید مرتضی. (۱۳۸۷). «ادبیات آزاد یا متعهد». راسخون.
۳. باختری، واصف. (۱۳۸۸). سفالینه‌یی چند بر پیش‌خوان بلورین فردا. به کوشش ناصر هوتکی. کابل: پر نیان.
۴. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۷). ارسطو و فن شعر. چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
۵. عمید، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی عمید. ۳ جلد، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۶. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). ادبیات و نقد ادبی. دو جلد. تهران: امیرکبیر.
۷. قویم، عبدالقیوم. (۱۳۸۷). مروری بر ادبیات معاصر دری. چاپ دوم، کابل: سعید.
۸. کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۹۱). «واصف باختری و شعر نو». خبرگزاری صدای افغان (آوا).
۹. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). اهتزاز روح؛ مباحثی در زمینهٔ زیبایی‌شناسی و هنر. گردآوری و تنظیم: علی تاجدینی. تهران: حوزهٔ هنری.
۱۰. معین، محمد. (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی. چاپ دوم. تهران: محیا.

۱۱. ممبینی، سجاد و دیگران. (۱۳۹۴). «تحلیل محتوای مفهوم صلح در شعر شاملو». مجله علوم انسانی دانش گاه اصفهان. شماره سوم. بهار. ۱۹۷-۲۱۶.
۱۲. موجانی، سید علی و دیگران. (۱۳۹۴). فرهنگ شخصیت‌های معاصر افغانستان. تهران: عظام.
۱۳. نادرپور، نادر. (۱۳۹۴). «شعر پای‌داری در رنگین کمان سروده‌های واصف باختری». Khorasanzameen.net
۱۴. ناظمی، لطیف. (بی‌تا). «در کاجستان شعر و شعور واصف باختری». قابل دریافت در تارنمای:
https://www.zendagi.com/new_page_476.htm
۱۵. وحید، فریدون. (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی. تهران: سمت.

